جاده یک طرفه «کپی رایت»

محمدی، حمید محمد

عمیق، مجید

مجید عمیق،به اعتبار 57 کتابی که طی بیست و چندسال از زبانهای بیگانه به فارسی برگردانده است،در زمرهء مترجمان‏ نام آشنا،با تجربه،پر کار و استخوان خرد کرده این عرصه قرار می‏گیرد.

بیشتر کودکان و نوجوانان امروز و جوانانی که در سالهای گذشته،آثار ترجمه‏ای عمیق را مطالعه کرده‏اند،در این آثار،بیش‏ از هر چیز با احساسات و عواطف انسانی و روابط سالم بشری روبه‏رو شده‏اند.چرا که به زعم وی،انتخاب اثر برای ترجمه، سخت‏ترین بخش کار در جریان انتشار یک کتاب ترجمه‏ای و برای او استراتژیک و وقت‏گیر است.

عمیق 48 ساله،کارشناس ادبیات انگلیسی است که با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در حوزهء ترجمه همکاری‏ می‏کند و درواقع کارشناس ثابت و تمام‏وقت این کانون به شمار می‏رود.او غیر از این پیشینه با بیشتر مجلات کودک و نوجوان‏ نیز در زمینه‏های ترجمه شعر و داستان مطالب علمی و افسانه‏ها،اسطوره‏ها و قصه‏های کهن ملل همکاری داشته و دارد.

اگر به مانند تحلیلها و بررسیهای‏ دیگر،انقلاب اسلامی را مرز نگاه و نقد در ترجمه و انتشار کتابهای ترجمه‏ای‏ قرار دهیم،دربارهء بخش اول و یا به‏ عبارتی«ترجمه در سالهای پیش از انقلاب»چه باید گفت؟

قبل از انقلاب،کتابها تحت عناوینی مثل‏ «کتابهای طلایی»یا«کتابهای پروگرس‏ مسکو»ترجمه می‏شدند،یا به نوعی تزریق‏ ایدئولوژی بلوک شرق بود یا داستانهای بسیار سخیف،صرفا ماجرایی و خرافات و جادو و جنبل‏ها-که انتشارات معروف فرانکلین که‏ کار نشر آنها را برعهده داشت.در عین حال‏ من هیچ کدام را نفی نمی‏کنم،چون ترجمه‏ در هر صورت،انتقال فرهنگ ملل است.

بنابراین ترجیح می‏دهم دربارهء وضعیت ترجمه‏ کتابهای کودک و نوجوان در حاضر صحبت‏ کنم.

البته عامتر و فراگیرتر.

شاید خیلی فرقی نکند.آن ضوابط و پارامترهایی که می‏خواهم درباره‏شان سخن‏ بگویم،فقط مربوط به ترجمه کودک و نوجوان‏ نیست.وقتی می‏گویم دروغ گفتن بد است، فرقی نمی‏کند که این حرف را به یک کودک‏ پنج ساله بزنیم یا به یک انسان بزرگتر.

مترجمان ما به دو دسته تقسیم می‏شوند.

عده‏ای از آنها با عشق و تعهد به این کار روی‏ آورده‏اند و از این راه ارتزاق می‏کنند.افرادی‏ هم هستند که شغل و حرفه‏شان،چیز دیگری‏ است و صرفا از روی تفنن دست به ترجمه‏ می‏زنند.این آشفتگی و بی‏در و پیکری به‏ ویژه در عرصه کودک و نوجوان محسوس‏تر است.همه موز و نارنگی را زودتر از میوه‏های‏ دیگر انتخاب می‏کنند.چون هم پوست‏ کندنشان راحت‏تر است و هم خوردنشان.در بحث کتابها و متون ترجمه‏ای هم چنین مثالی‏ صادق است.کتابهای فلسفی و تخصصی که‏ مترجم خاص خودشان را می‏طلبند،اما در حیطه کودک و نوجوان،چون تصویر،بیشتر و 2lمتن،کمتر است؛هر آدمی با دانش متوسط که‏ به یکی از زبانهای بیگانه آشنایی دارد-دست‏ به ترجمه می‏زند.خب،طبیعی است که این‏ مترجم،توجهی به محتوا و دورنمایهء اثر ندارد و نمی‏تواند جریان فکری و القائات نویسنده را -که پنهان و نامحسوس در اثر جاری شده‏ است-کشف کند.

انعکاس افکار و عقاید نویسنده‏ در اثر که یک امر عادی و معمولی است‏ و هر نوشته،هویت فکری و اندیشه‏ای‏ مؤلف را نشان می‏دهد.

اما یک مترجم باتجربه به سراغ‏ اندیشه‏های انسانی می‏رود.ما در داستانها و رمانهای قدیمی،شخصیتهای پدر،مادر،برادر، خواهر،مادربزرگ و...داشتیم،اما حالا از این‏ کاراکترها در قصه‏ها نمی‏بینیم.شخصیتی خلق‏ می‏شود که یا در زمان سفر می‏کند یا طی‏ رویدادهای بی‏محتوا و صرفا هیجانی از او قهرمان می‏سازند.اینجا تکنولوژی هم به‏ کمک می‏آید.پس از آنکه این کتاب درآمد، ابزار نمایشی هم برای تبلیغ و ترویج آن به‏ میدان می‏آیند؛فیلم سینمایی،نسخه ویدئویی‏ و انیمیشن ساخته می‏شود و حتی شکلات و آدامس آن شخصیت داستان هم به بازار سرازیر می‏شود.

یعنی شما با داستانهای علمی- تخیلی موافق نیستید؟

اگر به داستانهای علمی-تخیلی 500 سال پیش هم مراجعه کنید،معنا،محتوا و پیام‏ می‏بینید،اما داستانهای امروزی از این فاکتورها تهی است و صرفا با تکیه بر تکنولوژی خودش‏ را تحمیل می‏کند.مگر داستانهای پریان، جنبه‏های پندآموز نداشتند؟حالا بیاییم بگوییم، قرن 21 است و علم و اندیشه پیشرفت داشته‏ است.درست اینکه ما مخاطب را با یک سری‏ داستانهای پرماجرا و حادثه‏ای به طرف‏ کتابخوانی تشویق و ترغیب کنیم؛خوب است؛ اما اگر ما در کنار اینها مواد آموزشی و ادبی‏ ارزنده عرضه نکنیم،مخاطب از ادبیات غنی‏ 3lو پر محتوا دور می‏ماند.

من می‏خواهم«هری پاتر»را به‏ عنوان مشخص‏ترین و برجسته‏ترین اثر مورد اشاره شما مثال بزنم.این کتاب در سراسر دنیا اقبال پیدا کرده و در کشورها، علاوه بر ترجمه و انتشار گسترده،فیلم‏ آن هم از تلویزیون پخش شده و بسیار مود استقبال واقع شده است.شما فکر می‏کنید این اتفاق،صرفا با تحمیل و فشار تکنولوژی افتاده یا گرایشها و تمایلات‏ ادبی و مطالعاتی مخاطب تغییر کرده‏ است؟

تبلیغ و تحمیل فن‏آوری از یک طرف و قصور از ما-که آثار خوب و ارزنده‏ای در اختیار خوانندگان نمی‏گذاریم-خلأیی را به وجود می‏آورد که مخاطبان ما چیزی برای خواندن‏ پیدا نمی‏کنند.درواقع،تلاش حاکم است یا در انتخاب کار خوب و غنی،کوتاهی و سهل‏انگاری می‏کنیم.این ما هستیم که عرصه‏ را برای تبلیغ آثار تحمیلی باز می‏کنیم.مخاطب‏ هم وقتی ببیند تمام نگاها به نقطه‏ای معطوف‏ شده است،او هم دنبال این جریان راه می‏افتد.

وقتی چند نفر به سمتی بدوند،بقیه هم همان‏ کار را می‏کنند؛بدون اینکه بدانند برای چه و به سمت چه می‏دوند.این دلیل نمی‏شود که‏ بگویم تمایل جهانی تغییر کرده است.ما اول‏ باید بیاییم این موضوع را تعریف کنیم.

به اعتقاد من،این مترجمان هستند که‏ نویسندگان و افکارشان را معرفی می‏کنند.چرا مترجمان ما پیش از انقلاب،به آثار آمریکای‏ لاتین،چین،ژاپن و کشورهای دیگر آسیا کاری‏ نداشتند؟چرا بیش از 90 درصد کارها امریکایی‏ بود.اسپانیا،مکزیک و آرژانتین،قصه،افسانه‏ و فولکلور ندارند؟شما بیایید یک قصه از چین‏ بخوانید،یک قصه از انگلستان و یک قصه از آمریکا.

عاطفه و مهرورزی افسانه‏ها و فولکلورهای‏ چینی را در آثار غرب نمی‏بینید.برای اینکه‏ آنها هنوز انسان مانده‏اند.بیشتر مترجمان ما در انتخاب آثار دقت نمی‏کنند و ماشین ترجمه‏ شده‏اند.فقط با این توجیه که مخاطب،ای اثر را دوست دارد و از آن استقبال می‏کند،کار ضعیف و بی‏محتوا بیرون می‏دهند.

مترجم باید چهار برابر زمان ترجمه،برای‏ انتخاب اثر وقت بگذارد.این دیگر به پیشرفت‏ علم و فرارسیدن قرن 21 ربطی ندارد!اینترنت‏ در دنیا حرف اول را می‏زند،اما یک بچه هنوز هم نباید پایش را جلوی بزرگترش دراز کند.

اصالتهای انسانی به کجا رفته است؟یک مثال‏ معمولی و اجتماعی بزنم.عروسها و مادر شوهرهای قدیمی بسیار بردبارتر از عروسها و مادرشوهرهای امروز بودند،چون تعالیم آنها با تعالیم و مطالعات امروزیها فرق داشت.

یک مترجم که جو جهانی را در برابر یک سری از آثار مثبت می‏بیند و از آن سو،درخواستهای مخاطبان مملکت‏ خودش را نسبت به آن آثار،فراوان و عطشناک ارزیابی می‏کند،می‏تواند به‏ این موضوع تن ندهد؟آیا آن وقت او از این جریان فراگیر جا نمانده است؟

اینجا فقط صحبت از مترجم نیست.همه‏ باید در راه یک بسترسازی درست و صحیح‏ دست به دست هم بدهند.

تا وقتی که این بسترسازی‏ محقق نشده است...

من اگر قرار باشد ماشین ترجمه باشم و تن به درخواستها بدهم،این قلم را می‏شکنم.

می‏روم شیشه پاک می‏کنم و ماشین می‏شویم.

من مترجم باید خواننده‏ام را به مطالعه مواد خوب عادت بدهم.اما مترجمان ما این کار را نکرده‏اند.از بین هزار عنوان کتاب،20 رمان‏ پیدا نمی‏شود.وقتی تنبلی و راحت‏طلبی بر مترجمان ما عارض می‏شود،دیگر چگونه‏ می‏توان انتظار داشت که خواننده دچار این‏ راحت‏طلبی نشود و سراغ کارهای بی‏مایه و فاقد محتوا نرود؟

بسیاری از کتابهای ماجرایی و حادثه‏ای‏ -که در ایران با اقبال فراوان روبه‏رو می‏شود -صرفا کتابهای مترویی اروپا یا آمریکا هستند.

کتابهایی که یک کودک در طول مسیر مترو آنها را می‏خواند و در مقصد در کیسه‏های‏ بازیافت می‏اندازد.ما همان کتاب را در قفسه‏ نگهداری می‏کنیم و به عنوان یک اثر ارزشمند برای مترجم،آن را در زمره آثار ماندگار قرار می‏دهیم.

یک زمان می‏بینیم،سیلی از کارهای‏ موسوم به«فتورمان»به بازار نشر سرازیر می‏شود.هیچ چارچوبی وجود ندارد و بلبشویی‏ راه می‏افتد.همه می‏روند سراغ این قالب تا از قافله عقب نمانند.در حالی که ادبیات با روح‏ و عاطفه انسان سروکار دارد و مخاطب با شخصیتهای یک اثر زندگی می‏کند.نباید این‏ ارتباط را شوخی گرفت.مترجمان ما باید کارهای خوب و شایسته را گلچین کنند و کارهای نویسندگان بازاری کشورهای دیگر را 2l وقتی تنبل و راحت‏طلبی بر مترجمان ما عارض می‏شود،دیگر چگونه می‏توان انتظار داشت که‏ خواننده دچار این راحت‏طلبی‏ نشود و سراغ کارهای بی‏مایه و فاقد محتوا نرود؟

-که به اذعان خودشان صرفا سرگرم‏کننده و غیرهدفمند است-انتخاب نکنند-کارهایی‏ باید به دست ترجمه سپرده شود که با فرهنگ‏ و اعتقادات ما انطباق داشته باشد.

اینجا ممکن نیست بحث تحمیل‏ سلایق به وجود بیاید؟

ببینید!ما حق نداریم عقاید و سلایقمان‏ را تحمیل کنیم،اما وظیفه داریم شیوه انتخاب‏ صحیح را به مخاطب یاد بدهیم.این تعهد و مسئولیت ماست.من نمی‏گویم داستانهای‏ علمی-تخیلی و ماجرایی نباشند،اما نه اینکه‏ سیلی از آنها وارد جامعه بشوند و ما از مسایل‏ عاطفی و انسانی دور بمانیم.

این موج،کی فروکش می‏کند؟ زمانی که مترجمان ما تعهد داشته باشند و زمانی که ناشران ما دنبال آثار بازاری نباشند.

این موج به این ترتیب از جوش و خروش و بلع افکار و اندیشه‏های خودی می‏ایستد؛اما تا وقتی که ما مخاطب را به سطحی‏نگری و بی‏هویتی عادت می‏دهیم و قدرت آینده‏نگری‏ را با کارهای بی‏مغز از او می‏گیریم،این موج‏ پر ارتفاع‏تر و سیال‏تر خواهد شد.

یک کار کلاسیک،هیچ‏وقت کهنه‏ نمی‏شود،چون ادبیاتی که در آن نهفته است، چنان اصیل و ماندگار است که تکنولوژی و امواج زودگذر نمی‏توانند آن را تکان بدهند.

شناخت و قدرت تشخیص آثار اصیل،پرقوت،ارزشمند و متعهد به‏ ارزشهای والای انسانی-که به لحاظ ادبی از غنای بالایی برخوردار باشد- چگونه به وجود می‏آید؟

با کار فراوان و مطالعه زیاد.اگر آن‏ سختگیری مورد اشاره وجود داشته باشد،یک‏ مترجم باید برای ترجمه یک اثر،کارهای زیادی‏ را بخواند تا یکی از آنها را انتخاب کند.بعضی‏ از مترجمان نوپا،یک متن کوتاه را ترجمه‏ می‏کنند،یک کتاب دو ورقی زیر بغل می‏زنند و پیش این ناشر و آن ناشر می‏روند.در این‏ مسیر،باید پیه فقر و تنگدستی را به تن مالید.

3lیک هنرپیشهء تئاتر،آنقدر خاک صحنه را می‏خورد که برجسته می‏شود.کار هنر ادبیات‏ به زمان،مطالعه و تجربه احتیاج دارد.ملاکهای‏ انتخاب یک مترجم در طول کار تقویت می‏شود و به دیدگاههای او وسعت می‏بخشد.

یک مترجم،چقدر به خلاقیت و قدرت آفرینش نیازمند است؟

خلاقیت به این مفهوم که اثر انتخاب‏ شده دارای معایب ادبی باشد و مترجم آن‏ نقایص را برطرف کند،پذیرفته نیست.چرا که اگر مترجم در انتخاب اثر برای ترجمه دقت‏ و وسواس کافی به خرج داده باشد،کار بدون‏ ایراد و محکمی را به دست ترجمه سپرده است، اما خلاقیت به این معنی که یک متن بیگانه‏ از سوی مترجم در ساختار زبان فارسی عرضه‏ بشود،عین هنر اوست.چون ترجمه،فنی است‏ آمیخته به هنر.مترجمی ممکن است به این‏ جمله بربخورد:«این چیز،دو دلار هم‏ نمی‏ارزد.»مترجمی که این جمله را عینا برمی‏گرداند،بی‏سواد است،چون مفهوم زبانی‏ نوسینده را درک نکرده است.او باید به جای‏ این جمله بیاورد:«این چیز،صنار هم نمی‏ارزد.» برای مترجم،وسعت دایره واژگان و گنجینه لغات مهم است و او را از ترجمه واژه‏ به واژه باز می‏دارد.

می‏دانید که ایران،یکی از کشورهایی است که هنوز قانون حمایت‏ از حقوق مؤلفان یا همان کپی‏رایت را نپذیرفته است.پذیرش این قانون،نفعی‏ برای ما درپی دارد؟

برعکس.اولا این قانون،تنها در حدود 75 کشور جهان رعایت می‏شود و بقیه کشورها به آن تن نداده‏اند.ثانیا با توجه به عدم‏تناسب‏ بین ارزش پولی کشور ما با پول رایج دنیا (دلار)،امکان پیوستن به کپی‏رایت،امری‏ نزدیک به محال است.مثلا بنده یک داستان‏ ترجمه می‏کنم که حق‏الترجمه آن چیزی حدود 150 هزار تومان می‏شود؛یعنی کمتر از 200 دلار؛اما کپی‏رایت این کتاب 500 دلار است.

با این حساب،بهتر است که آن را نپذیریم، چون ناشر هم نمی‏تواند حقوق مؤلف را بپردازد.

چرا که در این صورت باید کتاب را با چند برابر قیمت فعلی عرضه کند.

اما کارهای ما ترجمه می‏شود، حقوق مؤلف را رعایت می‏کنند.

بله.این قانون برای ما حکم یک جاده‏ یک طرفه را دارد.از آن سو آنها بابت ترجمه‏ کتاب به مؤلفان ما به دلار پول می‏پردازند و از این سو ما این کار را در بضاعت خودمان‏ نمی‏بینیم.درواقع ما این وسطها گم شده‏ایم‏ و آثار نویسندگان ما میان صدها اثر دیگر به‏ اروپا و آمریکا می‏رود و ترجمه می‏شود.حقوق‏ نویسنده هم محفوظ است.پولی که برای آنها قابل‏ملاحظه نیست،وقتی به کشور ما می‏آید،

قابل توجه می‏شود و این به همان علت بی‏تناسبی ارزش پول است.